

نامه به رهبر جمهوری اسلامی ایران

(نامه سرگشاده احمد قابل - روحانی منتقد نظام - به علی خامنه‌ای که در پی آن بازداشت و زندانی شد)

...همه‌ی آدمیان در زندگی گذشته‌ی خویش، کم یا بیش، خطاهایی داشته‌اند. چه در اندیشه و چه در عمل. خطای بزرگ روحانیت ما این بود که بدون دانش «مدیریت» مدعی «حکومت» شد و با سرمایه‌ای به نام «فقه» که در جای خود ارزشمند است و به گفته‌ی مرحوم آیه‌الله محمد حسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی)؛ «هیچ ارتباطی به ریاست حکومت و نظام و مدیریت ندارد»، نامزد ریاست و سیاست شده و بر ارکان قدرت مسلط شد و «ولایت مطلقه» را طلب کرد...

...حساسیت فوق‌العاده‌ی شخص رهبری نسبت به عناوین بکار رفته در مطبوعات و بیانات افراد که آیا از عناوینی چون «رهبر معظم» بهره می‌گیرند یا خیر؟ آیا «تیتراژ اول» را به رهبری اختصاص می‌دهند یا خیر؟ و... که پس از چندی به سایر اعضای بیت رهبری نیز سرایت کرده است، و تعیین ملاک «موافق و مخالف نظام» در بهره‌گیری یا عدم بهره‌گیری از این عناوین و سپس رویکرد برخورد و حذف مخالفان، امروز نیز ادامه دارد...

...می‌خواهم بدانم که؛ «اگر سخنان آقای آقاجری اهانت به مقدسات بود (که نبود) آیا اقدام بازجویان خانم سعید امامی که با شکنجه و تهدید، زن مسلمانی را وادار به اعتراف دروغ در مورد "شنیع‌ترین اهانت به قرآن" می‌کردند، مصداق اهانت به قرآن و مقدسات نبود و نباید به این جرم محاکمه می‌شدند؟! «آیا با توجه به اینکه نوار آن شکنجه‌ها به شما داده شد و از متن آن اطلاع یافتید، هیچ اقدامی برای توبیخ یا مجازات این اهانت‌کنندگان حقیقی و واقعی انجام دادید؟ چرا آن افراد هنوز مورد توجه و عنایت شما و دوستان شما هستند؟!...»

...فاجعه‌ی قتل زهرا کاظمی که نقش مجرمانه‌ی قاضی مرتضوی در آن (که شما در خصوص اقداماتش بر علیه مطبوعات، شدیداً و مکرراً از وی حمایت کرده بودید و با نظر مساعد شما، ارتقاء یافته و دادستان تهران شده است) تا آنجا آشکار است که منسوبین شما به آن اعتراف کرده‌اند...

...به یاد آورید که «بوش و بلر» در مورد «اطلاعات غلط در مورد جنگ عراق» از ملت خود عذر خواهی کردند ولی شما در تمام دوران زمامداری خویش، از این وسیله‌ی مطلوب خدا و خلق خدا (عذر خواهی از مردم) بهره نگرفته‌اید...

وبلاگ گنجی دوست



<http://GANJIophil.wordpress.com>

بسم الله الرحمن الرحيم

ادع الی سبیل ربک بالحکمة و المو عظة الحسنة ، و جادلهم بالتي هي احسن.

جناب آية الله سيد علی خامنه‌ای، با سلام و احترام.

چهاردهم خرداد، پایان شانزدهمین سالی است که حکومت ایران با تمامی سازوکارهای لازم، تحت رهبری و مدیریت مطلقه‌ی شما بوده است. ۲ سال عضویت در شورای انقلاب، مجلس و نمایندگی رهبری در شورای عالی دفاع، ۸ سال ریاست جمهوری و ۱۶ سال رهبری، مسئولیت تمامی اوضاع کنونی کشور را در مرتبه‌ی اول بر دوش شما و در مرتبه‌ی دوم بر دوش آقای هاشمی رفسنجانی می‌گذارد (۹ سال رئیس مجلس، ۸ سال رئیس جمهور، ۸ سال رئیس مجمع تشخیص مصلحت). مدیریتتی که به سبب آن، کشور در آستانه‌ی اتفاقات تعیین کننده و خطیری قرار گرفته که سر نوشت همه را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد و ملت را در دو راهی موجود، یا به سلامت رهنمون می‌شود و یا اندوخته‌ی سالیان دراز رنج و کوشش و سرمایه گذاری مادی و معنوی‌شان را به تاراج بیگانگان و تروریست‌هایی از سنخ القاعده می‌دهد.

گزینش ریاست جمهوری در چنین شرایطی، حکم «رفراندومی» را پیدا کرده است که از میان چهار گزینه‌ی؛ «نهی جمهوری اسلامی، تغییر ساختار کلی قدرت در قانون اساسی، قرائت استبدادی از قانون اساسی و حفظ وضع غیر دموکراتیک موجود، اصلاحات بنیادی و کارساز و محدودیت همه‌ی قدرتمندان در چارچوب قانون اساسی با قرائت و رویکردی علمی و دموکراتیک» یکی بر کرسی واقعیت می‌نشیند. واقعیتی که در شرایطی ناعادلانه، غیر آزاد و غیر دموکراتیک شکل گرفته و می‌گیرد و پیشاپیش به اعتبار آن صدمه‌ی جبران ناپذیری خورده است.

با همه‌ی این نابسامانی‌ها و رفتارهای ناعادلانه، اگر اکثریت ملت ایران به پای صندوق رأی بروند، یکی از گزینه‌های سوم یا چهارم را بخواهند گزید و اگر از رأی دادن امتناع کنند، یکی از دو گزینه‌ی نخست رأی خواهد آورد. این داوری، برآیند حقیقتی است که در ایران می‌توان به آن رسید، چرا که هم شما و اقتدارگرایان حامی شما سخن از «لزوم و وجوب شرکت» به میان می‌آوردید و هم مخالفان شما گزینه‌های «لزوم شرکت و رأی دادن به اصلاحات» یا «لزوم عدم شرکت و تحریم» را تبلیغ کرده و می‌کنند. وضعیت شکننده و خطرناک موجود، البته ناشی از اختیار و انتخاب شما و یاران و همراهان صادق و غیر صادق شماست که در طول ۲۶ سال تسلط بر قدرت، شکل گرفته و می‌رود که به تصمیمی سرنوشت‌ساز (که یا به «خیانت» می‌انجامد و یا به «فداکاری و از خود گذشتگی ضروری» اما به یاد ماندنی) منتهی شود.

می‌خواهم برای یاد آوری، چند نکته‌ی تاریخی را یاد آور شوم که در پدید آمدن این دو راهی خطیر، برجستگی بیشتری از سایر نکات دارد و برخی از آن‌ها کمتر مورد توجه سیاستمدارانی قرار گرفته که خطر تذکر به شما را به جان خریده و معمولاً مواردی از اقدامات شما و منصوبان شما که بر خلاف قانون و یا خلاف شرع بوده است را کم و بیش تذکر داده‌اند.

این مواردی که بر می‌شمارم، علاوه بر تذکراتی است که دیگر ناصحان مشفق، از باب « فذکر ان الذکری تنفع المؤمنین » در فرصت‌های مختلف علنی یا مخفی به شما یاد آوری کرده‌اند. شاید خدای سبحان در این بیان، تأثیری مثبت گذارد و در تصمیم صحیح، به شما یاری رساند.

۱- همه‌ی آدمیان در زندگی گذشته‌ی خویش، کم یا بیش، خطاهایی داشته‌اند. چه در اندیشه و چه در عمل. خطای بزرگ روحانیت ما این بود که بدون دانش «مدیریت» مدعی «حکومت» شد و با سرمایه‌ای به نام «فقه» که در جای خود ارزشمند است و به گفته‌ی مرحوم آية الله محمد حسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی)؛ «هیچ ارتباطی به ریاست حکومت و نظام و مدیریت ندارد»، نامزد ریاست و سیاست شده و بر ارکان قدرت مسلط شد و «ولایت مطلقه» را طلب کرد. ولایتی که با قرائت رایج در بین اصحاب قدرت، نه امکان منطقی داشت و نه عملی و علمی بود، ولی در برخی زمینه‌ها، مصداق «آش نخورده و دهان سوخته» شد، هر چند در برخی زمینه‌های منفی، چهره‌ای ناپسند از آن پدیدار شد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

البته در سال آخر عمر، مرحوم بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز به این نکته واقف شد و با صراحت اعلام کرد که در امر حکومت؛ « فقه مصطلح، کفایت نمی‌کند ». یعنی در برخی زمینه‌ها، به همان نتیجه‌ای رسید که مرحوم کمپانی به آن رسیده بود.

۲- از آغاز جمهوری اسلامی، حکومت ایران در صحنه‌ی سیاست داخلی، به دام خشونت‌طلبان افتاد و چهره‌ی «اسلام» با غبار خشونت‌های غیر اصولی و اعدام‌های مکرر و تصمیم به حذف و هتک مخالفان سیاسی و اعتقادی (از جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی تا مجاهدین خلق و مارکسیست‌ها) همراه شد و به جای «همزیستی و تحمل و مدارا با مخالفان» که توصیه‌ی عقل و شرع بود، قیچی دو دم (مخالفان مسلح خشونت طلب، همچون مجاهدین خلق و فدائیان خلق و احزاب مسلح کرد و عرب و ترکمن و بلوچ از یک سو و دستگاه‌های اطلاعاتی و قضائی به شدت کم تجربه و یا بی‌تجربه و جوانان احساساتی و خشن مسلط بر این دستگاهها از سوی دیگر) کشور و نظام حاکم بر آن را به سوی دره‌ای عمیق و هولناک از کینه و انتقام و جنگ طلبی و بی‌اعتمادی مطلق، سوق داد.

کشور از سوی دو نیروی مخالفان مسلح انقلاب اسلامی و برخی حامیان مسلط بر قدرت، که وجه مشترک آنان «اسراف در قتل و خون ریزی» بود، به وادی خشونت بی‌مهاری کشیده شد که حاصل آن، کشتار هزاران نفر از سرمایه‌های انسانی بود که بسیاری از آنان «جرمی در حد قتل» نداشتند و به ناحق کشته شدند، برخی از سوی مخالفان حکومت و بسیاری از سوی حامیان خشونت طلب حکومت.

ملت ایران هرگز از یاد نخواهد برد که در دو طرف قضیه، افرادی قرار داشتند که در تصمیم‌گیری نسبت به سلب «حق حیات» دیگران و گرفتن جان آنان شدیداً اسراف کردند و اساساً هیچ ارزشی برای «انسانیت انسان» قائل نبودند و به راحتی، دستور قتل و خون‌ریزی مخالفان خود را صادر کرده و یا خود اقدام به کشتن آنان می‌کردند. گویی «جانی بالفطره» بودند و از جنایتکاری لذت می‌بردند.

نقش شما در این میان، چه در هنگامی که به مراجعان خود از پاسداران انقلاب در خراسان توصیه می‌کردید که «خان ستمگری از اهالی بجنورد را بدون ارجاع به دادگاه انقلاب و گرفتاری در پیچ و خم آن، اعدام کنند و از شرش راحت شوند» و چه در هنگامه‌ی «محاکمه و اعدام دوست و همراه و همفکر سابق شما، مرحوم شیخ حبیب‌الله آشوری، به اتهام ارتداد» که سکوت کردید و شاهد جان باختن فردی شدید که به جرم انتشار کتاب «توحید» و اصرار و شهادت آقایان: ۱- شیخ ابوالقاسم خزعلی - عضو سابق شورای نگهبان- و ۲- شیخ محمد تقی مصباح یزدی، مبنی بر کفر آمیز بودن مطالب و مرتد بودن نویسنده‌ی آن کتاب، اعدام شد. وجدان شما بهتر از هر کسی گواهی می‌دهد که در جلسات متعدد و تلاش‌های مکرر و نا موفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم آشوری (پیش از پیروزی انقلاب)، سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب توحید، از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است». شگفت‌انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟! یکی شایسته‌ی «گور» باشد و دیگری شایسته‌ی «رهبری نظام اسلامی».

البته از دهها نفری که از چند و چون این ماجرا باخبراند، هنوز تعداد بسیاری زنده‌اند و هنوز وجدان بیدارشان این حقیقت را گواهی می‌دهد.

کاش این شهادت را در دادگاه مرحوم آشوری و نزد دوستان خود (آقایان: خزعلی و مصباح) نیز می‌دادید تا یک روحانی زاهد و فقیر و معتقد به خدا و رسول (ولی مخالف شما) مظلومانه کشته نمی‌شد و همسر و فرزندان بی‌سرپرست و یتیم نمی‌شدند.

البته کم نیستند کسانی که سخنان پر شور شما در مسجد امام حسن (ع) را در مشهد و قبل از انقلاب را به یاد دارند که پس از قرائت آیه‌ی: «و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الأرض، و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» با صدای بلند، فرمودید: «ماتریالیسم تاریخی آقا، ماتریالیسم تاریخی!!!»

جناب آقای خامنه‌ای، این رویکردهای نظری متفاوت با آنچه اکنون به آن رسیده‌اید، حق شماست. ولی آیا اگر از اعدام مرحوم آشوری جلوگیری می‌کردید (با فرض اینکه تصورات او خطا بوده باشد) آیا امکان منطقی تغییر رأی و رسیدن به حقیقت برای او وجود نداشت؟! چرا باید شما این فرصت را داشته باشید ولی دیگری از این فرصت محروم بماند؟! آیا از نظر شما، مرحوم آشوری مستحق اعدام بود؟!!

آیا این خون به ناحق ریخته شده و خون صدها بی‌گناه دیگر در اعدام‌های سیاسی و امنیتی دادگاه‌های انقلاب در سال‌های ۶۰ تا ۶۸، سرنوشت خطیر امروز را رقم زده است؟

در فرهنگ دینی ما آمده است که: «الحجر الغصب فی الدار رهن علی خرابها = سنگ غصبی در یک بنا، گروی خرابی آن است». و این مضمون از پیامبر خدا (ص) نقل شده است که: «الملک بیقی مع الکفر، و لایبقی مع الظلم = حکومت با کفر می‌ماند ولی با ظلم و ستم نمی‌ماند.» آیا این رویکردهای مسرفانه نسبت به قتل و اعدام مخالفان، منجر به هیچ ظلمی از جانب حاکمان جمهوری اسلامی نشده است و اگر شده است، چه کسی جز مرتکبان این ظلم‌ها را می‌توان به «براندازی نظام» متهم کرد؟!!

نگویید که در زمان حکومت علی (ع) نیز از این گونه اتفاقات می‌افتاد، چرا که علی (ع) به محض اطلاع از ستم کارگزارانش، از مردم عذر خواهی کرده و مجرمان را متناسب با جرمشان کیفر داده و در مواردی نیز از کار برکنارشان کرده است. آیا در این ۲۶ سال نیز اینگونه عمل شده است؟!!

۳- در دوران رهبری شما (۱۶ سال) ستم دستگاه‌های قضائی و شبه قضائی و اطلاعاتی و امنیتی بیش از گذشته فزونی گرفته است و قانون شکنی و قانون گریزی در آن‌ها به یک روند، تبدیل شده است. مخالفان سیاست‌های شما، شدیداً سرکوب شده و با محرومیت‌های مختلف از حقوق فردی و اجتماعی مواجه بوده‌اند. به نمونه‌هایی از آن تذکر می‌دهم:

الف) ترورهای مخالفان سیاسی و اعتقادی در داخل و خارج کشور ادامه یافته است. برای نمونه به قتل برخی کشیش‌ها، فعالان سنی مذهب، و دگر اندیشانی چون سعیدی سیرجانی اشاره می‌کنم.

ب) برخوردهای نامشروع و غیرقانونی با علما و مراجع مخالف سیاست‌های شما در حوزه‌ها از قبیل آقایان؛ سید حسن قمی، سید صادق روحانی، مرحوم سید محمد روحانی، مرحوم سید محمد شیرازی و... ادامه یافت و این آقایان با حصر دراز مدت یا محرومیت‌های مختلف اجتماعی و سیاسی روبرو بوده‌اند. گرچه در این اواخر، یکی دو نفر از آنان آزادی مختصری پیدا کرده‌اند ولی برخی دیگر تا زمان مرگ، مورد تعرض دستگاه‌های امنیتی و قضائی شما قرار داشتند.

پ) برخوردهای خشن و غیرقانونی و غیر اخلاقی با آیه‌الله منتظری و منسوبان و اماکن مربوط به ایشان از سوی ارگان‌های شبه قضائی و امنیتی رسمی و منسوب به شما و هتک حیثیت ایشان از جانب شخص شما در بیانات و جلسات مختلف و «حصر غیر قانونی پنج سال و اندی ایشان» و بی‌توجهی مکرر شخص شما در این خصوص به راهنمایی‌های دلسوزان و بزرگان.

به یاد آورید که در پاسخ برخی پیشنهادات مبنی بر رفع حصر از ایشان، با تأکید گفته بودید: «تا من زنده‌ام، ایشان باید در حصر بماند!!!»

هنوز هم اموال و املاک شخصی ایشان و بستگانشان در قم و مشهد، در تصرف غاصبانه‌ی دادگاه ویژه و سپاه پاسداران است و موقوفاتی که ایشان متولی خاص آن‌ها است در تصرف غاصبانه‌ی دیگران است.

ت) سریال قتل‌های زنجیره‌ای و اظهارات عجیب شما پس از قتل مرحوم فروهر و اسکندری، بدون آنکه تسلیتی به بازماندگان‌شان بگویید و شتاب بیش از حد شما در انتساب بی‌دلیل آن اتفاقات فجیع به «استکبار جهانی و اسرائیل» و محکوم کردن کسانی که انگشت اتهام را به سوی نهادهای حکومتی نشانه می‌گرفتند، اقدامات غیرقانونی فراوانی را در پی داشت که بعدها در فیلم اعترافات خانم سعید امامی در قالب «اصرار بازجویان، همراه با شکنجه برای اعتراف متهمان به ارتباط با اسرائیل» خود را نشان داد تا اتهامات القاء شده از جانب شما را مستند کنند.

برملا شدن حقیقت آن جنایات، بر اثر اصرار آقای خاتمی، و روشن شدن خطای شما در انتساب آن جنایات به بیگانگان و در محکوم کردن مخالفان خود، حتی یک عذر خواهی ساده از جانب شما را در پی نداشت!!

به یاد آورید که «بوش و بلر» در مورد «اطلاعات غلط در مورد جنگ عراق» از ملت خود عذر خواهی کردند ولی شما در تمام دوران زمامداری خویش، از این وسیله‌ی مطلوب خدا و خلق خدا (عذر خواهی از مردم) بهره نگرفته‌اید.

حتی بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز در موارد مختلف، و از جمله در مسأله‌ی پذیرش قطعنامه‌ی آتش بس و عدم توفیق کامل در دفاع ۸ ساله، از ملت ایران عذر خواهی کرد.

رویکرد حکومت به ترور مخالفان سیاسی، ناشی از عادت حاکمان به این روش (ترور) برای حل مشکلات انسانی فرا روی حکومت بوده است. وقتی برای پرهیز از حساسیت مجامع بین المللی حقوق بشر، دستگاه قضائی بجای محاکمه و اجرای حکم از طریق قانونی، به ترور افراد شرور و باجگیر در مناطق جنوبی تهران پرداخت و شما در برترین منصب حکومتی، مانع از این پدیده‌ی شوم نشدید، باید امکان تسری این روش به سایر موارد را نیز در نظر می‌آوردید.

سکوت و رضای شما به این اقدامات، تا آنجا پیش رفت که مباشر اصلی قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ (کازمی) آن را دلیلی بر رضایت شما نسبت به قتل‌های زنجیره‌ای دانسته بود و به هیئت مشترک شما و رئیس جمهوری گفت: «ما در موارد مشابهی به آقای خامنه‌ای گفتیم که از ترور استفاده کرده‌ایم و ایشان لبخند زد و در مورد دیگری سکوت کرد.» گرچه شما در برابر گزارش هیئت یاد شده، گفتید: «این‌ها دلیل نمی‌شود»، ولی آیا نسبت به اتهامات دیگران نیز از همین منطق استفاده می‌کنید یا در ایراد اتهام به مخالفان خود، از نظر شما اینگونه موارد «دلیل می‌شود»!!؟

ث) در مورد متهم شدن روزنامه‌های اصلاح‌طلب از طرف شما به عنوان «پایگاه دشمن» که بدون ارائه‌ی دلیل در سال ۷۹ تحقق یافت و توقیف موقت تعداد کثیری از نشریات، مبتنی بر اظهار نظر شما (که برخی از آن‌ها هنوز هم در توقیف موقت بسر می‌برند)، باید به اطلاع برسانم که جز «اقرار آقای سیامک پورزند» هیچ دلیل دیگری برای ادعای شما در مجموعه‌ی دستگاه قضائی و اطلاعاتی کشور پیدا نشده است. آیا رهبری نظام حق دارد که بدون دلیل معتبر و به صرف حدس و گمان، کارکنان نشریات را به انواع اتهامات متهم کرده و سال‌ها از درآمد مشروع خویش محروم کند و در نهایت نیز «دلیلی از نوع اعترافات پورزند، در خلوت بازداشتگاه» را که نه اعتبار شرعی دارد و نه اعتبار قانونی، به عنوان مستند خویش به ملت ایران عرضه کند!!؟ (این اعترافات، تداعی می‌کند اعترافات تحت شکنجه‌ی خانم سعید امامی و همکاران او یا اعترافات و بلاگ نویسان را که برای قوه‌ی قضائیه‌ی شما نیز قابل قبول نبوده است.)

وقتی مقام رهبری که باید استحکام منطق و وقار رفتاری او به دیگران آرامش دهد، و تشویش اذهان را برطرف کند، برعکس رفتار کند و خود بدون سند و مدرک به تهمت زدن بپردازد و اذهان را مشوش کند و آرامش شغل و زندگی شهروندان را برهم زند، چه اتفاقی جز آنچه امروز در ایران و در ارتباط با جایگاه رهبری افتاده است را می‌توان انتظار داشت.

جناب آقای خامنه‌ای، آیا جری شدن بیگانگان را ناشی از تضعیف جایگاه رهبری (که ناشی از عملکرد شخص شماست) و سایر مسئولیت‌های قانونی نمی‌دانید؟

ج) در انتخابات مجلس چهارم و پنجم و ریاست جمهوری آقای هاشمی در دو دوره، بی‌توجهی به قانون و رد صلاحیت‌های مکرر و غیر قانونی، چه اثری جز روگردانی بیشتر مردم از انقلاب را در پی داشت. مگر این روند خسارت‌بار را مکرراً نیاز موده‌اید که هنوز هم بر تکرار آن ابرام می‌ورزید؟

چ) در انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری، ابتدائاً دریافتید که «ملت راهی دگر برگزیده است.» کاش این فرصت را مغتنم شمرده و لااقل به آقای خاتمی اعتماد می‌کردید و راه خدمتگزاری را برایش باز می‌کردید و به بحران آفرینان هشدار داده و یا آنان را از قدرت برکنار می‌کردید تا این «فرصت طلایی جمهوری اسلامی برای بقاء» را این گونه راحت از دست نمی‌دادید.

دوم خرداد ۷۶ تمامی بیگانگان را مات کرد و آنان را وادار به تأمل و تدبیر کرد. تدبیری که اگر می‌خواست به «شکست جمهوری اسلامی» بیانجامد، هیچ روشی جز «بحران آفرینی‌های مکرر و نا کارآمد جلوه دادن اصلاحات درونی نظام» و رساندن مردم به گزینه‌های: «۱- تغییر ساختارهای بنیادی نظام از طریق تغییر قانون اساسی ۲- تغییر نظام جمهوری اسلامی از طریق رفراندوم» را درپیش نمی‌گرفت. کاری که شما و همراهان و همفکرانتان به آن مشغول شدید و حقیقتاً در این کار (مأیوس کردن اکثریت مردم از اصلاح درونی نظام) موفق بوده‌اید.

بستن دست و پای دو دولت آقای خاتمی و بستن دست و پای مجلس ششم با فعال‌تر کردن شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و قوه‌ی قضائیه و ایجاد نهادهای موازی اطلاعاتی که با هدایت و تأیید شما انجام گرفته است، تنها بهره‌ای که رساند این بود که: «در این کشور تنها یک نفر حکومت می‌کند و اگر او

خواهد، نه رئیس جمهور و نه دولت و نه مجلس شورا (دو قوه‌ی اصلی و انتخابی نظام) هیچ اقدام مثبتی نمی‌توانند انجام دهند.»

شاید در نگاه اول، این پیام سترگ، برای شخص شما شیرین و دوست داشتنی جلوه کند، ولی ملت ایران همیشه مثل حاکمانش نمی‌اندیشد. این پیام حاوی «بی‌خاصیت بودن قوای مقننه و مجریه در نظام جمهوری اسلامی» نیز بوده است. پیامی که شهد پیش گفته را در کام صاحبان قدرت به زهری کشنده تبدیل می‌کند و یاد آور «جام زهر»ی دیگر می‌شود.

ح) در انتخابات مجلس خبرگان رهبری در سال ۷۷ با تمام وجود به صحنه آمدید و لشکر شکست خورده‌ی جناح راست را سازمان دهی کردید تا تمامی مخالفان سیاست‌های شما (جز ۱۰ تا ۱۲) نفر را رد صلاحیت کنند تا نظارت مؤثر بر عملکرد، استیضاح یا عزل رهبری در مجلس خبرگان ناممکن گردد. اظهار نظرهای مکرر و دفاع بی‌پایان شما از اقدامات غیر قانونی شورای نگهبان، از چشم بیدار ملت دور نمانده است.

خ) وقایع ۱۸ تیرماه ۷۸ و لرزه‌ای که بر ارکان قدرت نشاند، می‌توانست به تصحیح برخی روش‌ها بیانجامد ولی اقتدارگرایی که مورد عنایت شما قرار دارند، با جمع آوری نیروهای خاص، راه سرکوب و ارباب را در پیش گرفتند و شما به آن رضایت دادید. مجرمان وقایع فجیع کوی دانشگاه آزادانه به راه خود رفتند و وکیل دانشجویان مضروب و مجروح، راهی زندان شد. اعتماد مردم به رهبری که در خصوص جنایات کوی گریه می‌کند و از مجازات مجرمان سخن می‌گوید و آخر الامر در دستگاه قضائی تحت امر او تنها یک سرباز وظیفه به جرم «دزدیدن ماشین ریش تراشی» محکوم می‌شود! تا چه اندازه سلب می‌شود و تا چه حدی باقی می‌ماند؟ خود به آن پاسخ دهید. از طرفی، دانشجویانی وجود دارند که از آن روز تاکنون در زندان بسر می‌برند.

این وقایع در دانشگاه تبریز نیز تکرار شده بود و باز هم افرادی که مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته بودند، تحت تعقیب قضائی قرار گرفتند.

د) زندانی کردن عبدالله نوری و سایر روزنامه‌نگاران زندانی همچون عمادالدین باقی و اکبر گنجی و بسیاری از فعالان سیاسی ملی و مذهبی و روحانیان مخالف سیاست‌ها (که از دیگر افراد فعال گرفتار زندان به آقایان: ناصر زر افشان، رضا علیجانی، هدی صابر، تقی رحمانی و عباس عبدی نیز اشاره می‌کنم) روند بی‌اعتمادی به نهادهای مورد حمایت شما را به نهاد حامی آنان - نهاد رهبری - تسری داده است. کمتر کسی است که از مخالفت‌های شما با عفو مشروط آقای عبدالله نوری مطلع نباشد و یا از دفاع بی‌چون و چرای شما از دادگاه ویژه روحانیت بی‌خبر باشد.

ذ) انتخابات مجلس ششم و وقایع نفس‌گیر پس از آن، تا جایی که سخن از کودتا به میان آمد و کمیته‌ی بحران تشکیل شد و بسیاری از دلسوزان ملک و ملت را از اصلاح نظام از طرق قانونی و مسالمت آمیز مأیوس کرد، نیز نمونه‌ای از اتفاقات دوران مدیریت عالی شما بر کشور است. نتیجه‌ی ملموس آن ابطال بی‌دلیل و غیر قانونی ۷۵۰ هزار رأی مردم تهران و نشان دادن آقای حداد عادل بر کرسی آقای علیرضا رجایی بود. گویی گرفتن حقوق ماهیانه‌ی دیگری و نشستن بر جایگاهی که حق دیگری است، نه عنوان «غصب» را دارد و نه «لقمه‌ی حرام» را نداعی می‌کند!!

این همه، در مرآی و منظر رهبری نظام انجام گرفت و جز تأیید و تشکر شما از شورای نگهبان و تهدید و تحقیر مخالفان، نتیجه‌ای در بر نداشت.

ر) ترور حجاریان و اقدام نامناسب دستگاه قضائی در نحوه‌ی پی‌گیری این فاجعه و رفتار تحقیر آمیز متهمان یا مجرمان با پدیده‌ی ترور در متن دادگاه، جز سکوت و تأیید رهبری را در پی نداشت.

ز) اقدامات دستگاه قضایی و ضابطان آن در مورد بازداشت و شکنجه‌ی شهرداران مناطق تهران و محاکمه و زندانی کردن آقای کرباسچی، اعتبار این دستگاه تحت امر شما را از بین برد. شما از تعقیب آقای تیمسار نقدی و عوامل آن فاجعه حمایت نکردید و هرگز آنان مجازات نشدند.

این در حالی بود که دستگاه قضائی مکرراً (قبل و بعد از این فاجعه) مورد تأیید شما نیز قرار گرفت.

ژ) اقدام فاجعه بار دستگاه قضائی در مورد محاکمه و محکوم کردن آقای دکتر آقاجری به اعدام، آنهم با

جوسازی و اتهام اهانت به مقدسات، حیثیت سیاسی، علمی و حقوقی نظام را بکلی مخدوش کرد و دو سال تمام، بسیاری از نهادهای علمی و سیاسی غیر دولتی و دولتی بین المللی را علیه نظام جمهوری اسلامی به تحرک واداشت و افکار عمومی داخل و خارج، خصوصاً دانشگاہیان را به شدت نسبت به حاکمان ایران بدبین کرد و در تمام این مدت، هیچ اقدام فوری و مؤثری از جانب شما انجام نگرفت.

می‌خواهم بدانم که؛ « اگر سخنان آقای آقاجری اهانت به مقدسات بود (که نبود) آیا اقدام بازجویان خانم سعید امامی که با شکنجه و تهدید، زن مسلمانی را وادار به اعتراف دروغ در مورد "شنیع‌ترین اهانت به قرآن" می‌کردند، مصداق اهانت به قرآن و مقدسات نبود و نباید به این جرم محاکمه می‌شدند؟! » آیا با توجه به اینکه نوار آن شکنجه‌ها به شما داده شد و از متن آن اطلاع یافتید، هیچ اقدامی برای توبیخ یا مجازات این اهانت‌کنندگان حقیقی و واقعی انجام دادید؟ چرا آن افراد هنوز مورد توجه و عنایت شما و دوستان شما هستند؟! »

س) فاجعه‌ی قتل زهرا کاظمی که نقش مجرمانه‌ی قاضی مرتضوی در آن (که شما در خصوص اقداماتش بر علیه مطبوعات، شدیداً و مکرراً از وی حمایت کرده بودید و با نظر مساعد شما، ارتقاء یافته و دادستان تهران شده است) تا آنجا آشکار است که منسوبین شما به آن اعتراف کرده‌اند، و اقدامات خلاف شرع دستگاه‌های رسمی، پس از آن، نسبت به عدم ارسال جسد به کانادا (برخلاف نظر پسر و مادر مقتوله) و تدارک دیدن اقدامات شدید بین‌المللی در محکومیت ایران از نظر نقض حقوق بشر (که کاملاً صحت دارد) چیزی جز رسوایی و اضمحلال اخلاقی و سیاسی حاکمان ایران را تداعی نمی‌کند. بر فرض که آن بانوی محترم، تخلف کرده یا جرمی مرتکب شده بود، آیا از نظر حکومت شما مستحق قتل بود؟

اگر جناب عالی با این اقدامات موافق نبودید، باید با پی‌گیری شدید نسبت به آن واکنش نشان می‌دادید و مجرمان را شدیداً تنبیه می‌کردید. ولی گویا کشتن مظلومانه‌ی یک زن مسلمان ایرانی بی‌پناه در خلوت بازداشتگاه، از نظر شما ارزشی کمتر از تعرض به یک زن یهودی تحت حمایت حکومت اسلامی و سرقت زینت و زیور او دارد که علی(ع) می‌فرماید: «اگر آدمی از غم این واقعه (سرقت) بمیرد، سزاوار است.» و شما از دادن یک پیام تسلیت (برای قتل حکومتی) و اظهار تأسف، خودداری کردید!!

اگر تصور عمومی این باشد که؛ «شما از این مجرمان حمایت می‌کنید» نباید کسی جز خود را ملامت کنید. چرا که گفتار و کردار شما، بیانگر حمایت از آنان است.

ش) جناب آقای خامنه‌ای، اختصاص بودجه‌های کلان دولتی برای سفرهای جنابعالی و همراهان در داخل کشور که تنها در سال ۸۰، بالغ بر ۳۷ میلیارد تومان بوده است، تحمیل هزینه‌های هنگفت به بودجه‌ی عمومی است. جناب عالی که در زندگی شخصی، فردی اهل مراعات و زهد نسبی هستید، آیا در خصوص این مبلغ درشت (و سایر مبالغ هنگفتی که مسرفانه در دستگاه رهبری و نهادهای وابسته هزینه می‌شود) هیچ مسئولیت شرعی و ملی احساس نمی‌کنید؟ آیا بنیانگذار جمهوری اسلامی که به چنین سفرهایی اقدام نمی‌کرد، توفیق کمتری از شما در امر رهبری کشور داشت؟ آیا بهتر نیست که این سفرها به صورت ناشناس و بدون اطلاع قبلی و برای کشف کمبودها و خدمات و درک تصور حقیقی ملت از حاکمیت، تحقق یابد؟

ص) سلب حقوق بسیاری از فرهیختگان ملت در مسأله‌ی رد صلاحیت‌ها از طریق شورای نگهبان منصوب شما و دفاع‌های مکرر و صریح شما از این رفتار غیر قانونی و تعرض به حقوق ملت، علیرغم امضای قرارداد اجتماعی و میثاق ملی «قانون اساسی» از سوی شما در دو یا سه نوبت، برگی سیاه در کارنامه‌ی این دو دهه‌ی حکومت است. دورانی که ۸ سال آن با ریاست جمهوری شما و سیاست‌گذاری سران سه قوه همراه بود و ۱۶ سال آن با رهبری و ولایت مطلقه‌ی شما.

جالب است که خود اعتراف کرده‌اید که پس از این دوره‌ی مدیریت عالی شما بر کشور، مشکل اصلی مردم سه چیز است: «فقر و فساد و تبعیض» البته از اصلاح‌طلبان توقع داشتید که در زمانی اندک و بدون ابزار لازم برای تصمیم‌گیری و اعمال برنامه‌های علمی، این سه آفت رشد یافته را از دامان کشور و زندگی ملت، پاک کنند !!

ض) حساسیت فوق‌العاده‌ی شخص رهبری نسبت به عناوین بکار رفته در مطبوعات و بیانات افراد که آیا از عناوینی چون «رهبر معظم» بهره می‌گیرند یا خیر؟ آیا «تیتراول» را به رهبری اختصاص می‌دهند یا

خیر؟» و... که پس از چندی به سایر اعضای بیت رهبری نیز سرایت کرده است، و تعیین ملاک «موافق و مخالف نظام» در بهره گیری یا عدم بهره گیری از این عناوین و سپس رویکرد برخورد و حذف مخالفان، امروز نیز ادامه دارد.

پخش مکرر مراسم دست بوسی‌ها و مدیحه سرایی‌ها در مورد رهبری، از صدا و سیما را با واکنش منفی آیه‌الله خمینی در مراسم حسینی‌هی جماران و تعاریف آقای فخرالدین حجازی، مقایسه کنید تا معلوم گردد که کدام روش ناپسند، جمهوری اسلامی را تا این حد در معرض سقوط قرار داده است و مقصران اصلی این معرکه‌ی خسارت بار، چه افرادی هستند؟

و.... گر بگویم جمله‌ی آمار را // مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

۴- در زمینه‌ی سیاست خارجی، تصورات نادرست بزرگان جمهوری اسلامی از توانایی‌های خود و رقبیان اصلی منطقه‌ای و جهانی و برخی اظهارات شتاب زده، منجر به بی‌اعتمادی منطقه‌ای و بین‌المللی گردید و تلاش برای سرنگونی نظام در قالب آشوب‌های قومی، درگیری‌های امنیتی، جنگ ۸ ساله‌ی عراق علیه ایران، تحریم‌های بین‌المللی، قطع ارتباط دیپلماتیک با برخی کشورها، اقدامات تلافی جویانه‌ی امریکا بعد از اشغال سفارت امریکا در تهران (که برخلاف قوانین پذیرفته شده‌ی بین‌المللی بود) خود را نشان داد. از طرفی نیز جمهوری اسلامی با تلاش و اقدام برای ترور مخالفان سرشناس خود در خارج از کشور، یاری رساندن به برخی گروه‌های پیکارجوی مسلمان در جوامع مختلف، با عنوان «نهضت‌های آزادیبخش» و اتهامات جدی و همراه با برخی قرائن مبنی بر دخالت ایران در بعضی اقدامات تروریستی از قبیل «رستوران میکنونوس» و... و دخالت در اوضاع داخلی افغانستان و لبنان و ارسال سلاح همراه کاروان‌های حج به عربستان سعودی، عملاً چهره‌ای مهاجم از خود به حکومت‌های منطقه و جهانیان نشان می‌داد. این رویکردها، عملاً به تشنج در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی کشور می‌انجامید و خسارت‌های جبران ناپذیر مادی و معنوی را برای کشور در پی داشت.

در رویکرد آقای خاتمی از مقوله‌ای به عنوان «تشنج زدایی از سیاست خارجی» سخن به میان آمد که اقدامات اولیه‌ی عملی ایشان با واکنش مثبت جهانیان و بخصوص حکومت‌های منطقه رو برو شد. نتایج پربرابر اقتصادی و سیاسی این روش تا آنجا بود که اکنون در مقام نظر، رویکرد اصلاح طلبانه‌ی ایشان به اصلی تغییر ناپذیر در سیاست خارجی تبدیل شده است.

۵- اکنون آن بذره‌ای کاشته شده در سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال گذشته به بار نشسته است.

رقیبان خارجی، در منطقه‌ی خاورمیانه و در سطح بین‌المللی، پشتوانه‌ی مردمی جمهوری اسلامی را به عنوان مانعی بزرگ برای زیاده خواهی‌های خویش، به یاری عملکردهای نادرست حاکمیت، از سر راه خود برداشته‌اند و از تفرقه‌ی ای که بین ملت و حاکمیت پدید آمده، به نفع سیاست‌های خویش بهره می‌برند. دیر زمانی است که در مذاکرات رویا رو با اروپا، حکومت ایران در موضع ضعف قرار دارد و مجبور به دادن امتیاز شده است و هرروزه عقب‌نشینی می‌کند ولی باز هم شما این حقیقت را به ملت نمی‌گویید و همچنان در تبلیغات داخلی، به تهدید و تحقیر لفظی رقبیان بین‌المللی می‌پردازید تا کسی از شکست سیاست‌های غیر علمی شما در سیاست خارجی باخبر نشود و بتوانید به روش گذشته بر ملت حکومت کنید. این موضع ضعف، خود را در بسیاری موارد و از جمله اختلافات منطقه‌ای در مورد جزایر سه گانه در جنوب و سهم ایران از دریای خزر نیز نشان داده است. در مذاکرات مربوط به نیروگاه اتمی بوشهر نیز، بارها و بر خلاف موازین حقوقی، مجبور به تجدید نظر در قرار داد با روسیه شده اید.

۶- از همه مهمتر این است که، موجودیت حکومت با خطر مواجه شده است. در تمام ۲۵ سال گذشته، ایران تا این حد در موضع ضعف نبوده است که حکومت امریکا با صراحت از «تغییر حکومت در ایران» دم بزند. آیا نقش خود را در پدید آمدن این وضعیت کمتر از دیگران می‌دانید؟ آیا در نیمه‌ی دوم سال ۷۶ نیز چنین جسارتی در موضع‌گیری دولت مردان آمریکایی وجود داشت؟

از خود بپرسید که فاصله‌ی بین «پذیرش خطا در مورد رفتارهای گذشته و بخصوص در مورد کودتای ۲۸

مرداد، توسط وزیر خارجهی امریکا در دولت کلینتون، تا تصریح به لزوم تغییر حاکمیت در ایران در دولت بوش را چگونه و با چه سرمایه‌ی عملی طی کرده‌اید؟» چه اتفاقی در این میان افتاده است که این تغییر رفتار را شاهدیم؟

لحن نیروهای سیاسی نیز تندتر شده و برخی از آنان در درون کشور، سخن از ضرورت رفراندوم در مورد نظام به میان آورده‌اند و یا از لزوم تغییر ساختار قدرت در قانون اساسی سخن می‌گویند و ظاهراً خطر این پیشنهادهای را به جان خریده‌اند. البته عدد آنان نیز چندان کم نیست که زندان‌های جمهوری اسلامی توان پذیرایی از ایشان را داشته باشند.

پیشرفت مطالبات سیاسی را می‌توان در تبلیغات نامزدهای ریاست جمهوری نزدیک به خودتان نیز مشاهده کنید. حتی یکی از کاندیداهای راست‌گرای ریاست جمهوری، از ضرورت انطباق ولایت فقیه با تسلط احزاب و لزوم ایجاد فرصت و امکان برای اجرای برنامه‌های حزبی سخن گفته است.

جناب آقای خامنه‌ای، اگر با اصرار غیر اصولی برخی از یاران شما، تلاقی احتمالی خاتمی و کلینتون در سازمان ملل، که فرصتی طبیعی برای آغاز رفع تنش بین ایران و امریکا بود را با رفتاری تحمیلی و غیر اخلاقی تعویض نمی‌کردند، امروز همان دوستان شما مجبور نبودند که از حضور احتمالی امریکا در

مذاکرات هسته‌ای ذوق زده شوند و در مقابل با استنکاف امریکا مواجه شوند، یا در مراسم تشییع و تدفین پاپ، علیرغم تلاش ژاک شیراک برای تلاقی بوش و خاتمی، با بی‌اعتنایی طرف آمریکایی مواجه شوند.

۷- اکنون نیز «کوره راهی برای ماندن جمهوری اسلامی» باقی مانده است که شما را به پیمودن آن دعوت می‌کنم.

من متکی بر منطق «گرچه دانی که نشنوند، بگوی // هرچه دانی زخیر خواهی و پند...» و بدون نیت توهین و اسائه‌ی ادب، تصور خود و برخی همفکران خود را از روشی معقول برای ماندن جمهوری اسلامی به اطلاع می‌رسانم، گرچه امیدی به توجه شما ندارم. بنا بر این طرح، لازم است که رهبری، اقدامات زیر را شخصا انجام دهند:

الف) اعلام عفو عمومی در مورد تمامی سوابق سیاسی و امنیتی ایرانیان داخل و خارج و آزادی تمامی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی و اینترنتی و تضمین امنیت آنان که در خارج از کشور هستند برای بازگشت به ایران.

ب) جدا کردن اعتبار و موجودیت نظام از اعتبار افرادی چون اعضای شورای نگهبان و مسئولان متخلف یا ناتوان قوه‌ی قضائیه و برخی اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام در اسرع وقت و اختصاص عادلانه‌ی عضویت شورای نگهبان به گرایش‌های مختلف علمی و سیاسی (به نحوی که گرایش‌های مختلف فقه سنتی و پویا و نیروهای علمی و حقوقدانان برجسته‌ی نزدیک به اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران که خود از آن‌ها به

«دو بال نظام» تعبیر کردید لاقلاً با عدد مساوی در آن حضور داشته باشند) و سپردن قوه‌ی قضائیه به افرادی غیر وابسته به گرایش‌های سیاسی یا با اشتها به اعتدال در گفتار و کردار، می‌تواند بخشی از اعتماد

از دست رفته‌ی مردم به حاکمیت را بازگرداند. بدیهی است که تداوم رویکرد پیشنهادی و تلاش علمی و عادلانه‌ی افراد جدید، می‌تواند اعتماد عمومی را برگرداند.

پ) اعلام کتبی تضمین اجرای برنامه‌های رئیس جمهور منتخب. البته، باید نامزدهای ریاست جمهوری نیز برنامه‌های خود را به صورت شفاف و عملی ارائه کنند. آنان باید مجاز باشند که حتی نسبت به تغییرات در قانون اساسی، طرح مشخص خود را به مردم ارائه دهند و در صورت انتخاب به ریاست جمهوری، تعهد

کتبی رهبری مبتنی بر پذیرش آن طرح بوده و در گزینش شورای بازنگری قانون اساسی، اکثریت افراد آن شورا از حقوق دانان با سابقه‌ی کشور و موافق با نظر ریاست جمهوری انتخاب شوند.

ت) گرچه مسأله‌ی رد صلاحیت‌ها با همان روش غیر منطقی و غیر قانونی گذشته سپری شد ولی برای تأمین بخشی از اعتبار از دست رفته، با دعوت رسمی از نهادهای بین‌المللی، نظارت ناظرانی از سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی بر انتخابات پذیرفته شود.

گمان نمی‌کنم که جناب عالی، تردیدی در علاقه‌ی مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی داشته باشید. اگر در این باور خود که بارها اعلام کرده‌اید، راسخ هستید و در آن هیچ خللی نمی‌بینید، مطمئن باشید که این اقدام

پیشنهادی، کشورهای بیگانه را خلع سلاح خواهد کرد و کشور را از خطر تکرار اوضاع عراق و افغانستان و صربستان ایمن می‌گرداند. البته ممکن است به محدودیت اقتدار رهبری در قانون اساسی بیانجامد که در صورت گرایش اکثریت مردم، چاره‌ای جز پذیرش آن نخواهید داشت. در هر صورت، گمان نمی‌کنم که در دیدگاه شما، ماندن نظام جمهوری اسلامی و بقای عزتمندانه و محدود به قانونی اصلاح شده برای رهبری، بدتر از سناریوی جایگزین آن، یعنی حذف نظام جمهوری اسلامی و سرنوشتی مشابه میلوشوویچ، ملا عمر و صدام حسین برای رهبری باشد.

روی دیگر این سکه، بی‌اعتنایی به این تنها راه باقی مانده و رفتن به سوی انتخاباتی همچون انتخابات مجلس هفتم است که نهایتاً و پس از عدم حضور حداقل نیمی از صاحبان حق رأی، با عدم پذیرش نتایج آن در داخل و خارج کشور مواجه می‌شوید و راه نفوذ بیگانگان و رفتن به طرف برخورد نظامی با ایران و حذف حاکمیت باز می‌شود که با خون ریزی و سلسله‌ای از اقدامات تروریستی پس از سقوط حکومت همراه خواهد بود. گزینه‌ای که هر فرد دوستدار ملک و آئین، از انتخاب آن باید پرهیز کند و هستی ملت محروم ایران را به آتش خشم و خشونت بیگانگان و قدرت طلبان داخلی نسوزاند.

از خدای بزرگ می‌خواهم که همه‌ی ما را به آنچه صلاح همه‌ی آحاد ملت ایران است، راهنمایی کند و رحمت خویش را بر این کشور و ملت گسترش دهد.

برای شما توفیق جلب رضایت خدا و خلق را آرزو می‌کنم و از شما می‌خواهم که این مطالب را از منظر یک انسان دلسوز ارزیابی کنید، شاید تأثیری مثبت داشته باشد (لعل الله یحدث بعد ذلک امرا).

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2005/06/printable/050601_ahmad-qabel-letter.shtml